

بازنویسی قضیه کشف حجاب از دریچه اسناد

عبدالمهدی رجائی
دکترای تاریخ از دانشگاه اصفهان
Email: M1350323@gmail.com

چکیده

هدف: پروژه دولتی کشف حجاب در دوران رضاشاه و از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ در ایران اجرا گردید. این پروژه ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشت و تقریباً کل کشور را دستخوش دگرگونی کرد. این مقاله می‌کوشد گوشه‌هایی از این تغییرات را از دریچه اسناد، بازگو کند.

روش: ما در این مقاله فقط با مراجعه به چهار کتاب اسنادی و تعدادی اسناد دریافتی از سازمان اسناد ملی، پرونده این واقعه را مرور کرده‌ایم.

یافته‌ها: پروژه کشف حجاب که با پافشاری زیاد دستگاه حاکمیت و شخص رضاشاه شروع و پیگیری شد، با مقاومت مدنی مردم ایران مواجه گردید. در این راستا نیز خسارات زیادی به روحیه و شأن ایرانی وارد آمد.

نتیجه‌گیری: طرح شش ساله کشف حجاب، از همان روزهای اول با زور و چماق حکومت همراه گردید. زنان ایران هم در مقابل روش‌های گوناگونی برای مقابله با آن را امتحان کردند. سرانجام با رفتن رضاشاه، این طرح هزینه‌بر و خسارت‌آور، رها گردید.
کلیدواژه: کشف حجاب، نهضت بانوان، رضاشاه.

متن

یکی از وقایع تأثیرگذار در دوران رضاشاه، طرح حکومتی کشف حجاب بود که از نگاه حکومت «نهضت بانوان» نامیده می‌شد. این طرح که به مدت شش سال در کشور اجرا گردید، ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گوناگونی داشت. حکومت در چند شاخه سعی کرد طرح را به جلو ببرد. برنامه‌های مدارس دخترانه، برپایی جلسات مختلط، التزام از شوهران برای مشارکت زنان و سرانجام تنبیه خیابانی شاخه‌های مختلف این سیاست بودند. اما طرحی که در تمام پهنه کشور می‌خواست به اجرا درآید، نمی‌توانست بدون مقاومت و واکنش باشد. خصوصاً آنکه این طرح روی دو نقطه حساس جامعه یعنی اعتقادات دینی و زنان انگشت گذاشته بود. مقاومت مدنی مردم و فشار حکومت در این شش سال به تقابل در لایه‌های مختلف اجتماعی میان دولت - ملت منجر شد. محاصل این جریان بروز اتفاقات ناگواری بود که در عرصه اجتماع و بخصوص برای زنان رقم خورد. حکومت رضاشاهی هم که دم از مدرنیته می‌زد، به خاطر پافشاری و حتی لجاجت شخص شاه، دست به اقداماتی زد که با معیارهای قرن بیستم و دنیای مدرن «خشونت‌آمیز» جلوه می‌کنند. راجع به این واقعه پژوهش‌های زیادی انجام یافته، همایش‌هایی برپا شده و کتب چندینی به چاپ رسیده‌اند. مقالات فراوانی نیز به رشته تحریر در آمده‌اند که اغلب متکی به تحلیل بوده و از «سیاست‌زدگی» عاری نیستند. اما مقاله‌ای که نگاه کاملاً سندی دارد و اسناد کتاب «واقعه کشف حجاب» را فرا روی خود داشت، توسط احمد سیف نگاشته شد و در کتاب «پیش درآمدی بر استبداد سالاری در ایران» مندرج است. از آنجا که به قول صاحب‌نظری «تاریخ گفت‌وگویی بی‌انتهای امروز و دیروز است» صاحب این قلم هم قصد دارد با تکیه مستقیم بر اسناد کتاب‌های ذیل، نگاه دیگری به واقعه انداخته و نکات تازه‌ای با رویکرد امروزی از آن‌ها برداشت نماید.

کتابشناسی

در سال ۱۳۷۱ دو کتاب اسنادی از واقعه کشف حجاب، بدون اینکه از هم اطلاع داشته و یا ذکری از یکدیگر بکنند، از چاپخانه به در آمدند. یکی را سازمان اسناد ملی منتشر کرد و «خشونت و فرهنگ» نام نهاد که شامل بازنویسی ۵۷۶ برگ سند از واقعه است. دیگری را سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی به همراه موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی منتشر کرد که «واقعه کشف حجاب» نام گرفت. این کتاب شامل بازنویسی و تصویر ۲۲۶ سند می‌باشد. البته این اسناد از سال ۱۳۰۳ و قضیه اتحاد لباس مردان را هم شامل می‌گردد. بعضی اسناد از دو کتاب مشترک و همگی از سازمان اسناد ملی آمده‌اند.^۱ در سال ۱۳۷۸ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات با جمع‌آوری و بازنویسی تعداد ۲۰۸ سند (و تعدادی عکس) کتابی را به نام «تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد» انتشار داد. چنان که از مقدمه کتاب برمی‌آید اسناد مذکور از چندین مرکز اسنادی از جمله بانک اطلاعات وزارت اطلاعات، آرشیو مطبوعات وزارت ارشاد و بایگانی وزارت دادگستری آمده‌اند. اسناد وزارت جنگ در کتاب اخیر تازه هستند.

مهدی صلاح در سال ۱۳۸۴ کتاب «کشف حجاب، زمینه‌ها، واکنش‌ها و پیامدها» را انتشار داد. مراجعه به کتاب مذکور و منابع آن به ما می‌گوید نویسنده گویا خیر از انتشار سه کتاب فوق نداشته و خودش اسنادی را از سازمان اسناد ملی دریافت و از آن‌ها سود برده است. او ۵۰ برگ از این سندها را در انتهای کتاب به صورت کامل بازنویسی نمود که برخی با اسناد سه کتاب بالا مشترک هستند.

مرور واقعه

مطالعه اسنادی که از نقاط مختلف ایران، حتی دورترین روستاها، در این چهار منبع

۱. سازمان اسناد ملی نه سال بعد در سال ۱۳۸۰ کتاب «سیاست و لباس» را منتشر کرد که شامل بازنویسی ۳۳۳ سند است که البته بر روی «متحداشکل شدن لباس مردان» تمرکز دارد و اشارات خیلی مختصری به موضوع کشف حجاب در بعضی اسناد دیده می‌شود.

گرد آمده‌اند، به ما می‌گوید تقریباً در سراسر کشور یک روند مشابه حاکم بود. گویی یک تاتر تکراری در جای جای ایران به مدت شش سال اجرا می‌گردید. فرایندی خسارت‌بار و تأمل‌برانگیز که در درجه اول «فردیت» آدم‌ها را هدف گرفته بود. احمد سیف کل جریان کشف حجاب در ایران را در یک جمله خلاصه کرد «در پوشش تجددطلبی، فردیت فرد ایرانی نادیده گرفته شده و مورد تهاجم قرار گرفته بود. ... این مقوله فردیت نیز به ویژه از آن نظر مهم است که بدون احترام به فرد و حقوق فردی، به جامعه‌ای متجدد و مدرن نمی‌توان رسید.» (سیف، ۱۳۷۹، ص ۱۶۲) آن هم از روح «خودکامگی» رأس حکومت نشأت می‌گرفت که قصد داشت پروژه‌های بزرگ و اثرگذار را که با تک‌تک افراد جامعه سروکار داشت، در پهنه کشور اجرا کند، بدون آنکه به لوازم و مقدمات آن به درستی فکر کرده باشد. از متن اسناد بر می‌آید که سیاست‌گذار خود را موظف نمی‌بیند جامعه هدف را «اقناع» نموده و از موضعی «بالغانه» یا مخاطب خود برخوردار کند. این رویکرد مردم ایران را «عقب‌مانده و صغیر» فرض می‌کرد که تنها با چماق به راه درست خواهند رفت.

در تمام این شش سال دستگاه حاکم با این رویکرد که مردم باید چشم و گوش بسته، مطیع اوامر او باشند، این پروژه را به پیش برد و خیلی آشکار است ملتی که «اقناع» نشود، به هر نحو ممکن در مقابل فشار بالادستی‌ها مقاومت می‌کند. آن‌ها تحت فشار به ظاهر فرمان را گردن می‌نهند، اما خیلی زود راه‌های دور زدن آن را یاد گرفته و از آن سربچی می‌نمایند. در چنین شرایطی وقتی فشارها کمی کاهش یافت، دستورات گذشته از سوی مردم به کناری نهاده می‌شد. همین امر به فشار مجدد حکومت منجر می‌شد. اما این فشار فزاینده برای حکومت هزینه هم دارد. به ناچار کمی عقب می‌نشست. دوباره مجال برای نافرمانی بازمی‌گردید. پس دوباره این چرخه تکرار می‌شد. حکومت در تله‌ای که خود برای خویش پهن کرده بود گرفتار آمد. سرانجام هم با رفتن رضاشاه، چون کل پروژه متکی به خواسته و اصرار وی بود، این طرح به کناری نهاده شد.

آغاز قضیه کشف حجاب با چاشنی فرهنگ

پیام حکومت در ابتدای کار و در ظاهر فرهنگی بود: در ادامه سریال مدرن‌سازی بخش‌های مختلف جامعه، زنان هم باید از شرایط جهالت و پرده‌نشینی خارج شده «تربیت شده و داخل اجتماع» گردند. در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۱۴ پروژه وارد مرحله اجرایی گردید. اما چند صباحی پیشتر در ۲۷ آذر همین سال، وزارت داخله طی بخشنامه‌ای، پیرو بخشنامه قبلی، به حکمرانان ولایات، نقشه راه اجرای طرح را چنین به آن‌ها تعلیم داد «در مرتبه اول باید دبستان‌ها و مدارس دخترانه شروع و مأمورین دولتی اقدام و مجامعی با خانواده‌های محترم و تربیت شده تشکیل داده، با نهایت متانت، با دادن کنفرانس‌ها و مذاکرات مفیده اخلاقی راجع به عفت و پاکیزگی و صحت عمل و سادگی در لباس، مقصود خود را پیش ببرند» (خشونت و فرهنگ، ص ۲) حکومت رضاشاهی در ابتدا مدارس دخترانه را هدف گرفت. اما این راهی بسیار زمان بر بود و تا تحول کشف حجاب به بدنه اجتماع برسد چندین سال طول می‌کشید. پس با وجود شنایی که حکومت برای «مدرنیته» داشت، تکیه بر روی مدارس کافی نبود. پس چگونه باید اثرات طرح به بدنه جامعه برسد و چه کسانی باید نخستین گردانندگان و بازیگران آن باشند؟ راه حل حکومت آن بود که مجالسی در شهرها و آبادی‌ها برگزار شود و کارمندان دولت در آنجا با خانم خود (بدون چادر) شرکت کنند تا قبح قضیه شکسته شده و عامه نیز پیروی کنند. اما در این مجالس هم باید «نعل وارونه» زد: کنفرانس‌ها درباره عفت و صحت عمل و سادگی است، اما مقصود اصلی پیش بردن پروژه مذکور است. شاید بتوان گفت این اولین «حقه‌بازی» در این پروژه بزرگ بود.

چندی بعد حکام ایالات، بخشنامه مذکور را به یک دستورالعمل اجرایی تبدیل کرده و به فرمانداران ارسال نمودند. این دستورالعمل شامل شش بند بود که در بند اول آن مدارس دخترانه مورد توجه قرار می‌گیرند. باید به وسیله «پیشاهنگی و ورزش دختران» این امر زمینه‌سازی شود. در بند دوم به سراغ روسای ادارات رفته است که «وسائل تشویق خانم‌ها را فراهم آورده که مجامعی، نه به عنوان رفع حجاب، بلکه

به عنوان دیگر، ولی برای همین منظور تشکیل گردد. «بعد از «وعاظ و پیشوایان محل» کمک خواسته شده است که به مخاطبین خود بفهمانند که این عمل «خلاف مذهب» نیست. بند چهارم این دستورالعمل روحیه استبدادی حکومت را خیلی زود رو کرد که قرار نیست فقط با کار فرهنگی این پروژه به پیش برود. مخالفین با مشت مواجه خواهند شد «اگر کسی از وعظ کنندگان یا غیره، مخالفتی یا اظهاراتی بر ضد رفع حجاب نماید، فوراً توسط شهربانی جلب و تئیه شود» در بند پنجم دوباره به «خانم‌های روسای مأمورین» رو کرده، از آن‌ها کمک می‌خواهد و بند ششم آن واجد تناقض آشکاری است «این اقدامات باید خیلی عاقلانه و با ممانعت و بدون این که کسی را عیناً مجبور به کشف حجاب نمایند مجری گردد» (خشونت و فرهنگ، ص ۵) بدین ترتیب ظرفیت‌های دولتی در اجرای پروژه کشف حجاب معلوم می‌گردد.

تا اینجا پیام یا دستوری از بالا به جامعه ابلاغ شده است. کسانی می‌توانند آن را بگیرند و اجرا کنند اما با کسانی که نسبت به آن بی تفاوت باشند، کاری نداریم! فقط مخالفتی نباشد! اما خیلی زود و در کمتر از یک هفته معلوم شد کسانی که پیام را ننگرفته و اجرا نکنند مجازات می‌شوند. شاید بتوان گفت عجله و شتاب‌زدگی در اجرای قانون اولین مانع کار بود. در ۲۳ دی ۱۳۱۴ داور، وزیر مالیه، تلگراف محرمانه‌ای به مدیران زیردست خود در ولایات ارسال داشت که می‌گفت «مراقبت شدید نمایند اعضای ادارات دولتی در دعوت‌هایی که می‌شوند با خانم‌های خود بدون چادر حاضر شوند. هرگاه یکی از مستخدمین مالیه بدون خانم یا خانم با چادر باشد، فوراً به موجب این حکم آن شخص را منتظر خدمت کرده و نتیجه را به مرکز اطلاع دهند» (خشونت و فرهنگ، ص ۸) باورناپذیری است که وزیری تحصیل کرده، این گونه زیردستان خود را مطیع و «گوسفند» فرض کرده باشد! هنوز مرحله اقصای و بخش فرهنگی آغاز نشده، جوب و تهدید به میدان می‌آید. آن هم شدیدترین نوع تهدید که اخراج از کار برای کارمند دولت باشد. درست یک هفته بعد از آغاز پروژه در حالی که تنها رسانه دولتی روزنامه‌ای بود که به دست کارمند دولت برسد یا نرسد، چگونه وزیر انتظار داشت

کارمندان سراسر کشور دستور را شنیده و اطاعت کنند؟! شاید بتوان گفت «انحراف» اصلی از همین یک هفته اول آغاز شد که مرکز نقل حکومت، خیلی زود کار فرهنگی را به کناری نهاد، شمشیر را از رو بست و همه را به اطاعت بی چون و چرا فراخواند.

هنوز ماه دی همان سال ۱۳۱۴ به پایان نرسیده بود که این بخشنامه از سوی «ارکان حرب کل قشون» به ولایات صادر شد. «نظر به این که از ورود خانم‌های باحجاب به اماکن تفریحی از قبیل سینماها و تئاترها و کافه‌ها و مهانخانه‌ها و غیره جلوگیری می‌شود» مراتب را به افسران آن قسمت اطلاع دهید! (تغییر لباس، ص ۱۴۴) این اقدام خشن دیگر رنگ و بوی فرهنگی نداشت. پرچم زور از دور معلوم است! اما کار به همین جا ختم نشد. شاید زن چادری به کافه نیاید، اما به ادارات، حمام و کالسکه (تاکسی‌ها در آن روز) و قطار که نمی‌تواند نرود. خیلی زود ورود آنها به این مکان‌ها نیز ممنوع گردید. حکومت بنادر جنوب در تاریخ ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۱۴ طی بخشنامه‌ای به ادارات تابعه نوشت «قدغن فرمایید از قبول نسوانی که با لباس سابق و چادر هستند، در آن اداره خودداری نمایند» (خشونت و فرهنگ، ص ۷۱) حاکم اصفهان در فروردین ۱۳۱۵ به رئیس الوزا گزارش داد که «بازارها را نیز برای عبور و مرور زن‌های با چادر ممنوع داشته» (خشونت و فرهنگ، ص ۵۹) حتی حاکم خراسان دستور داد زن‌ها با چارقد حق ورود به حرم رضوی را ندارند (خشونت و فرهنگ، ص ۹۵) این همه تعجیل و این حجم تحقیر جامعه زیر دست شگفتی آور است.

تشکیل مجالس مختلف

مجالسی که در همان ابتدای طرح قرار شد نقطه ثقل پیشبرد آن باشند به شکل انبوه در تمام شهرها و حتی روستاها شروع به کار کردند. در ابتدا نهادهای دولتی مانند شهرداری‌ها و ادارات معارف متولی این جلسات بودند، اما کم‌کم نهادهای مدنی مانند اتحادیه‌های صنفی و بعد اشخاص متمول هم ترغیب شدند که این جلسات را تشکیل دهند. دستور جلسه هم این بود که دعوت‌شدگان باید با خانم خود (بدون

حجاب) آمده، جای صرف می‌نمودند و از سخنرانی، دیکلمه یا ارائه مقاله‌ای استفاده کرده و می‌رفتند. اما کار به این راحتی پیش نرفت. بسیاری از مردان حاضر نمی‌شدند زنان خود را به صورت بی حجاب به این مجالس عمومی بیاورند. خصوصاً کارمندان دولت چنین رویه‌ای را پیشه کرده بودند. به همین خاطر حکمران خراسان طی بخشنامه‌ای در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۱۶ اعلام کرد «به تمام مأمورین محلی اخطار نمایم که عموم آنها موظفند در پیشرفت نهضت بانوان تشریک مساعی نموده و خود آنها در این امر پیشقدم باشند و در جشن‌ها نیز عموماً باید با بانوان خود حضور به هم رسانند و همچنین باید بدانند که اندک قصور در این بابت موجب مسئولیت شدید و ممکن است منجر به انفصال و تعقیب آنها شود» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۲۷) دولت برای انجام امور بروکراسی خود کسانی را استخدام می‌کند تا هشت ساعت در روز برای آن دستگاه کار کنند، چرا باید فکر کند آنها به صورت تمام وقت، خود و خانواده‌شان، در خدمت اجرای سیاست‌های او هستند؟ و برای اجرای نمایش‌های او حاضرند بیست و چهارساعت، با خانواده، در صحنه باشند. با این حال این اخطار شدید چندان کارساز نبود. چرا که یک سال بعد (سال ۱۳۱۷) وقتی چنین مجلسی در سبزوار برگزار گردید، از ۱۳۶ نفر دعوت شده، ۱۰۶ نفر «یا اصلاً حاضر نشده یا بدون بانوی خود حاضر شده‌اند» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۳۱) اما دولت که تصمیم گرفته بود در خصوصی‌ترین روابط آدم‌ها هم دخالت کند، از این بی تفاوتی‌ها به آسانی نمی‌گذشت. در ادامه همین خبر وزارت داخله از حاکم سبزوار می‌خواهد «فضیه را به وسیله اداره شهربانی مورد تعقیب و بازرسی قرار داده، اشخاصی را که عذر آنها قابل قبول نبوده و آنها را که متعذر شده بودند بانوان آنها حامله و یا وضع حمل داشته و یا مریض بوده، یا در مسافرت بوده‌اند ... تحت مراقبت شهربانی» باشند. (خشونت و فرهنگ، ص ۱۳۱)

داستان مجلس جشن «پل دشت» شهر خوی قلابی بودن این مجالس را به روشنی آشکار کرد. در اسفند ۱۳۱۷ زنان دوایر دولتی بدون حجاب در مدرسه دولتی

محل نشسته بودند که ناگهان دیدند بخشدار محل وارد شد اما زن خود را نیاورده بود. لابد زنان به خود گفتند ما در اینجا عذاب بکشیم، اما زن بخشدار در فضای امن خانه‌اش نشسته باشد! پس همگی بلند شده مجلس را ترک کردند! گزارش فرماندار تبریز از این مجلس ناکام: «کلیه کارمندان ادارات دولتی اعم از کشوری و لشکری با خانم‌هایشان ... در جشن حضور به هم رسانیده‌اند، ولی بخشدار آنجا با چندین نفر معتبرین محل بدون خانم در دبستان حاضر و چون این اقدام بخشدار باعث انزجار خانم‌های روسای دوایر دولتی و سایرین گردیده، بنابر این، جمله خانم‌ها یک مرتبه از مجلس خارج شده‌اند» (واقعه کشف حجاب، ص ۳۷۸) اگر کشف حجاب اقدامی فرهنگی بود که بعد از سه سال نباید به این واکنش بیانجامید.

جلسات مذکور کم‌کم بی‌اثر شدند. به این شکل که زنانی به اجبار یا برای تفریح در این جلسات شرکت می‌کردند، اما حجاب از سر بر نمی‌داشتند. شخصی به نام صاحب قلم که گویا از مدیران فرهنگی منطقه بود، در تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۱۳۱۶ از روستایی در اطراف رضائیه گزارش داد «در جشن پانزدهم معارف، بانوانی که حضور به هم رسانیده بودند، غیر از سه نفر از بانوان مأمورین دوایر، عموماً با چارقد سفید بلند، سر و رویشان را مستور داشته بودند. در اثر بی‌علاقگی متصدیان امر هنوز در این بخش تجدید بانوان عملی نشده» (سند ضمیمه ۱) هم او گزارش کرده است که متصدی دفتر ازدواج و آمار و بهداری هم در مجلس جشن حاضر نشده بودند.

مدارس دخترانه بدون حجاب

چنان که گفتیم یکی از شاخه‌های اجرای سیاست کشف حجاب، اجبار دختران دانش‌آموز و زنان آموزگار برای کشف حجاب بود تا الگویی برای خانواده‌ها و بدنه جامعه باشند. اما این سیاست با چند مشکل مواجه گردید. اول آن که بعضی از معلمین در همان ابتدای طرح که وضعیت را دیده و تعارضات اعتقادی را مشاهده کردند، خدمت در مدارس را ترک کردند. در تاریخ ۲۴ / ۱۰ / ۱۳۱۴ رئیس اداره

معارف اصفهان به وزارت معارف نوشت «در نتیجه ابلاغ امریه آن مقام منبع راجع به رفع حجاب دبستان‌های دولتی نسوان، عده معدودی از آموزگاران نسوان به عنوان کسالت دبستان‌های دولتی را ترک نمودند و برای این که امور دبستان مزبور دچار وقفه نشود، این اداره فوراً به خدمت آن‌ها خاتمه داده و اضطراراً نقل و انتقالاتی نسبت به آموزگاران که رفع حجاب نموده بودند داده، و اشخاص دیگر را که واجد شرایط مقرر برای رفع حجاب بودند به جای آن‌ها استخدام نمود» (سند ضمیمه ۲)

چالش دوم آن بود که زنان معلم خوش نداشتند دانش‌آموزانشان را به کشف حجاب اجبار نمایند. به همین خاطر در تاریخ ۹ / ۱۱ / ۱۳۱۴ یعنی دو ماه پس از شروع طرح، حکمران یزد به اداره معارف این شهر نوشت «از قرار مسموع عده‌ای از خواتین محصلات با چادر به مدرسه حاضر شده و از طرف مدیران مدرسه مربوطه، جلوگیری به عمل نمی‌آید. با اطلاعات کاملی که راجع به امر نهضت نسوان دارند، و قسمت عمده اجرای تربیت نسوان باید از طرف معارف به عمل آید، علی‌هذا متنی است وقت بیشتری در اجرای نیت مقدس دولت معظم به عمل آورده و اقدام مؤثری در جلوگیری این قبیل خلاف دستور صادر فرمایید» (سند ضمیمه ۳) بی‌گمان مقاومت در مدارس خارج از انتظار دولت بود. دولت که نظام جدید آموزش و پرورش را پایه نهاده و گسترش داده بود، باور نمی‌کرد مدارس دخترانه در مقابل دستوراتش سرپیچی کنند.

اجرای طرح در روستاها و عشایر

از عجایب طرح کشف حجاب، آن بود که از همان آغاز کار، مقرر گردید این طرح در شهرها و روستاها حتی عشایر، با هم و هم زمان اجرایی گردد. به قول احمد سیف «کارتراشی عملجات استبداد برای خویش به راستی حیرت‌انگیز است» (سیف، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵) آیا حکومت نمی‌توانست طرح را در چند مرحله به اجرا درآورد؟ اول شهرها و سپس روستاها و عشایر هدف اجرا قرار گیرند؟ اگر طبقه متوسط و کارمند

شهری را می‌شود با تیغ اخراج از کار، به راه آورد، اگر اصناف شهری را می‌شود با بستن محل کسب و کار سر به راه کرد، اما روستایی و عشایری «متعصب» را چگونه می‌شود به اطاعت وادار نمود؟

در اینجا دولت روش گرفتن «الزام کتبی» را پیشه خود کرد تا بتواند با این برگه‌ها، عده‌ای روستایی را بترساند و تحت فرمان خود درآورد. شاید شگفت‌انگیز باشد که حساسیت‌های مذکور از سوی حکومت برای شهر و روستا چندان تفاوتی نداشت. جشن‌های کذایی در روستاها هم برگزار می‌شد و این بار کدخداها و سپس امنیه‌ها صحنه گردان اصلی بودند. مردانی هم که حاضر نمی‌شدند با زنان خود در آن شرکت کنند «تعقیب و توقیف» شده، مشمول دادن التزام نامه می‌شدند. یک نمونه در خرداد ۱۳۱۶ سه نفر از ریش‌سفیدان قریه دولت‌آباد سبزوار را به اداره حکومتی خوانده و از آن‌ها التزام گرفتند «در موضوع نهضت بانوان در قریه مزبور اولاً بانوان خود را به نوعی که امروز بدون حجاب با خود آورده و وضعیت آن‌ها مشهود افتاد، همیشه اوقات بدون حجاب بوده باشند. ثانیاً سایر ساکنین دهات را نیز چنان چه مشاهده شود کشف حجاب ننموده‌اند، آن‌ها را ملامت و وادار به کشف حجاب نمایم.» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۱۶) گویا این روش چندان کارساز نبود. پس چند ماه بعد در ۲۵ بهمن ۱۳۱۶ حاکم سبزوار به صورت پخشنامه «کدخدایان قرا و دهات حوزه سبزوار» را خطاب قرار داده و مسئولیت سنگینی بر عهده‌شان گذارد «مراقبت نمایند بانوان چادر و چارقد استعمال نکنند و هر جا اشخاصی هنوز بانوان خود را در قرا با چادر و چارقد راه می‌برند، صورت اسامی آن‌ها را به طور محرمانه به مأمورین امنیه بدهند که متخلفین تحت تعقیب قرار گیرند» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۲۷) یعنی کدخدایان، جاسوسان دولت شوند!

با حساسیتی که دستگاه امنیتی رضاشاهی از خود نشان داده و بخشی‌های اندکی از آن‌ها در کتاب‌های اسنادی فوق‌الاشاره دیده می‌شود، می‌توان تصور کرد هزاران پرونده در این رابطه در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی تشکیل شده باشد. در یکی از این

پرونده‌ها یک برگ بازجویی جالب باقی مانده است. بازجویی شده پیرمردی ۷۰ ساله زراعی اهل داووزن مزینان است که در خلال سؤالات، از او می‌پرسند «از صحبت‌های زنانه که همدیگر را منع می‌کنند چه اطلاعی داری؟» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۱۸) یعنی از پیرمرد روستایی می‌خواهند حرف‌های «زنانه» اهل خانه را که در ضدیت با کشف حجاب بین خودشان می‌گویند، افشا نمایند! پیرمرد هم پاسخ می‌دهد «اما افتاده‌ایم. کاری با آن‌ها نداریم.» پیرمرد سه دختر داشت که هیچ کدام در مجالس وعظ و خطابه دولتی شرکت نکرده بودند. از او علت را پرسیدند. پیرمرد شوهر یکی از آن‌ها را «سرباز» اعلام کرد که لابد بدون حضور مرد خود از خانه بیرون نمی‌آمد. اما بازجو پرسید «یکی را فرض کنیم زن نظام وظیفه. آیا دو نفر دیگر که در محل بودند و شوهر هم دارند، پس چرا آنها نیامدند؟» پیرمرد هم فوراً جواب داد «به من مربوط نیست. اجازه آن‌ها با شوهرشان است» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۱۹) حقیقتاً تا این حد عبور از حریم‌های خانوادگی و دخالت در جزئیات کار خانواده، برای دستگاه پرهیبتی مانند دستگاه رضاشاهی، دور از انتظار است.

سیاست تئیه خیابانی

کار به همین محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها تمام نشد. خیلی زود وقتی مجالس سورج‌رانی مختلط و برنامه‌های مدارس جواب نداد، روی دیگر حکومت استبداد خود را نشان داد. مأموران شهریانی و سربازان امنیه در شهرها و روستاها، مأموریت یافتند هر جا زن چادری دیدند، او را گرفته چادرش را ضبط کرده یا بدرند. این خشونت‌های عریان و طلب فرمانبرداری مطلق از همه اشرار و طبقات اجتماع، حتی روستائیان و عشایر، هیچ توجیهی ندارد. جای تعجب است که چطور حکومتی در قرن بیستم، به خود جرأت می‌دهد دست مأموران انتظامی و امنیتی را به جان و حریم شخصی زنان جامعه گشوده نماید. چرا نگران نیست که بخشی از این مأموران به هر دلیلی از شرایط سوء استفاده کنند؟ چادری را بدرزدند یا این که دست تعرض به زنان بلند کنند. رئیس الوزرا به طور

مرتب از حکام محل راجع به پیشرفت کار گزارش می‌خواست. حاکم سمنان در ۱۸ خرداد ۱۳۱۵ به رئیس‌الوزرا گزارش داد «در این باب کاملاً اقدامات مفید و موثری از طرف حکومت به عمل آمده و مکرر هم در این موضوع دستورات لازم به شهربانی داده شده. و در طی این چند روزه قریب دویست عدد چارقد و شال از بانوان گرفته شده» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۲۸) یعنی در طی چند روز چارقد و شال ۲۰۰ زن توسط مأمورین ضبط شده است! حالا آن‌هایی که از پیش مأمور گریخته بودند، جزو آمار نیست. تصویر دهشتناکی را از کوچه و خیابان‌های ایران می‌توان تصور کرد. شش سال بازی دزد و پلیس در گذرها برقرار بوده است!

درباره این که زن‌های ایران چه تجربه‌ای از مواجهه با پاسبان‌های شهریانی داشتند، زنان دو شهر یزد و رشت، پس از رفتن رضاشاه، خاطرات تلخ خود را ثبت و ضبط کرده‌اند. زنان یزد در تاریخ ۲۳ / ۷ / ۱۳۲۰ به مجلس شورای ملی نوشتند «متأسفانه آن چه در رادیوها شنیده و در روزنامه‌ها مطالعه می‌شود، هیچ اسمی از ظلم و ستم‌هایی که چندین سال است به ما بیچارگان شده، نیست، که به واسطه یک روسری یا چادر نماز، در محله‌ها، حتی از خانه به خانه همسایه، طوری در فشار پاسبان و مأمورین شهریانی واقع بوده و هنوز هم هستیم که خدا شاهد است از فحاشی و کتک زدن و لگد زدن هیچ مضایقه نکرده و نمی‌کنند. ... چقدر مال ما را به اسم روسری یا چادر نماز به غارت بردند و چه پول‌ها از ما به هر اسمی و رسمی گرفته شده» (واقعه کشف حجاب، ص ۳۸۶) دو سال بعد در تاریخ ۲۷ / ۱ / ۱۳۲۲ زنان رشت به مجلس شورا نوشتند «رفتار خشن و ناهنجار مأمورین بی رحم شهریانی مثال جلادهای دوره استبدادی که هر بیننده را به رقت می‌آورد. مخصوصاً پایور کشفی» که از هر گونه حرف‌های رکیک و حرکات زشت نسبت به هم‌وطنان خود دریغ نکرده و با کمال بی‌نزاکتی و جسارت، دست بر سر و صورت زنان نموده و چادر آنها را علاوه بر این که بر می‌دارند هزاران حرف‌های رکیک هم استعمال می‌نمایند» (واقعه کشف حجاب، ص ۴۱۴)

آیا مقامات بالا اطلاع داشتند؟

آیا هیأت دولت و شخص پادشاه می‌دانست که برای اجرای این طرح چه رفتار زننده و تحقیرآمیزی با زنان جامعه در حال انجام است؟ اسناد به ما می‌گوید دستگاه حاکم به خوبی می‌دانست در گوشه و کنار کشور بر سر زنان چه می‌رود. شش ماه از اجرا شدن طرح نگذشته بود که در ۲۷ تیر ۱۳۱۵ حاکم خراسان به رئیس‌الوزرا گزارش داد «اطلاعات واصله حاکی بود که مأمورین امین در سرحدات برای برداشتن چارقد، متمسک به خشونت و سختی شده و در بعضی موارد نیز منافع و استفاده شخصی خودشان را در نظر می‌گیرند» (خشونت و فرهنگ، ص ۹۵) شاید به خاطر همین گزارش‌های مشابه بود که در سال ۱۳۱۷ وزارت کشور بخشنامه‌ای به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها ارسال کرد و نکاتی را بازگو نمود که نشان می‌داد اعمال خشونت‌های زننده توسط مأمورین در سرخیابان‌ها و کوچه‌ها به گوش مقامات بالایی رسیده است «اقداماتی که می‌شود باید از روی سیاست و حسن نیت و با کمال متانت بوده، با مقتضیات محلی وفق بدهد. یعنی عملی که در رشت می‌شود نباید عین آن در مشهد و قم بشود. ولی به طوری که گزارش می‌رسد در پاره‌ای نقاط اقدامات مأمورین شهربانی نه فقط از روی تدبیر و متانت نبوده، بلکه از روی خشونت و سو سیاست بوده که در نتیجه تولید شکایاتی هم نموده است. از قرار معلوم روسری‌هایی که برای حفاظت از سرما و در تابستان در مقابل حرارت آفتاب استعمال می‌شود، و به نحوی که صورت را مستور ننموده، و وسیله حجاب نشود، در سایر کشورها نیز معمول است، مأمورین شهربانی با نهایت خشونت از سر بانوان برداشته‌اند که البته این نوع رفتار تولید سو تفاهات و مشکلات خواهد نمود» (خشونت و فرهنگ، ص ۲۷) آیا بعد از این بخشنامه، مأمورین از کوچه‌ها و خیابان‌ها جمع شدند یا دست از هتک حرمت زنان برداشتند؟ پاسخ سؤال منفی است. خشونت همچنان ادامه داشت.

علت خشونت

برای یک مورخ جای تعجب و سؤال است که چرا یک پاسبان یا امنیه، که خود برخاسته از بطن همین جامعه بود، به خود اجازه می‌داد تا این حد در اجرای طرحی که شاید بدان باور هم نداشت، خشونت بورزد؟ او به درستی می‌دانست که هم‌اکنون همسر یا دختر او هم مورد چنین ظلمی واقع می‌شود اما چرا به کار خود ادامه می‌داد؟ پاسخ آن فقط یک چیز است: ترس از بالادستی. اما بالادستی‌ها مگر عضوی از همین جامعه نبودند؟ پاسخ: این ترس از لایه‌های ضمیمه بروکراسی اداری و امنیتی گذشته به شخص رضاشاه می‌رسید. کسی که به شدت پیگیر اجرای طرح بود.

چنان که از اخلاق و منش رضاشاه در منابع می‌شناسیم، او حکمرانیش را بر اساس ترس استوار کرده بود. بنابراین کلیه ارکان حکومتی از قضاوت و واکتس او می‌ترسیدند. اغلب اقداماتی که انجام می‌شد، از روی اعتقاد قلبی مأموران خرد و درشت محلی نبود. در بیشتر اسناد و نامه‌های دولتی، مأموران علناً ابراز می‌دارند که کاری می‌کنند تا بعداً «مسئولیتی» متوجه آنان نباشد. یک نمونه مسئول پاسگاه داورزن سبزواری طی نامه‌ای به مقام بالاتر خود در ژاندارمری از پیشرفت نکردن «قضیه کشف حجاب» در روستای داورزن و همکاری نکردن اهالی سخن گفته و در آخر هم می‌گوید «چنان چه اعلیحضرت اقدس همایونی به این خطه تشریف فرما شوند، و این وضعیت را مشاهده نمایند، مسئولیت متوجه فدوی نباشد» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۲۳) اما رضاشاه این حرف‌ها را از هیچ کس نمی‌پذیرفت. او برای رسیدن به آرزوی که در سر داشت، هیچ مانعی را به رسمیت نمی‌شناخت.

در ۲۲ دی ۱۳۱۷ بخشنامه‌ای از سوی وزارت داخله، که مجری اصلی پروژه کشف حجاب بود، به فرمانداری‌ها رسید که اشعار می‌داشت، اعلیحضرت به شدت از کندی کار کشف حجاب ناراضی است و ممکن است خشم او دامن همه ما را بگیرد «از قرار گزارش‌هایی که از پاره‌ای از نقاط کشور رسیده، هنوز در بعضی جاها حجاب معمول است و مخصوصاً یکی دو فقره از این گزارش‌ها که از شرف عرض پیشگاه

واکنش خانم‌ها

در مقابل حکومت قدری که با تمام امکانات برای به اطاعت درآوردن زنان به میدان آمده بود، زنان چه می‌توانستند بکنند؟ همین حکومت پنج سال پیش لباس مردان جامعه را با روش‌های مشابه، عوض کرده بود. اولین و غریزی‌ترین واکنش زن‌ها آن بود که در خانه مانده و محیط امن خانه را به غوغای بیرون ترجیح دهند. این طور از هتک حرمت و تعقیب و گریز گرمه‌ها مصون می‌مانند. در اسفند ۱۳۱۶ یعنی دو سال بعد از شروع طرح، در بخشنامه وزارت داخله به کلیه وزارت خانه‌ها این حقیقت به خوبی آشکار است «از قرار گزارش‌هایی که به مرکز رسیده، در بعضی شهرستان‌ها موضوع رفع حجاب پیشرفت کامل نموده و اغلب نسوان از خانه‌ها بیرون نمی‌آیند. حتی مأمورین دولتی از بیرون آوردن بانوان خودشان خودداری می‌نمایند» (خشونت و فرهنگ، ص ۲۵) این عبارات بعد از دو سال از اجرای طرح، نشان دهنده عدم پذیرش آن توسط جامعه مخاطب است. اما حکومت استبدادی که هیچ مقاومت منفی را بر نمی‌تابد، در خانه ماندن زن‌ها را هم یک «تهدید» محسوب می‌کند و تلاش دارد با همان چماق همیشگی، آن‌ها را از خانه بیرون بکشد.

حکومت خراسان در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۱۶ به فرمانداری سبزواری بخشنامه کرد «به اشخاصی که بانوان خود را در خانه نگاه می‌دارند باید اخطار شود که این امر ناپسندیده، عاقبت خوبی برای آن‌ها نخواهد داشت. زیرا اشخاص مُخَل نهضت بانوان بدون هیچ گونه ملاحظه تبعید خواهند شد» (سند ضمیمه ۴) حکمران خراسان که برای بررسی اوضاع پیشرفت طرح مذکور در شهرهای مختلف ایالت می‌چرخید، در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۱۶ به رئیس‌الوزرا نوشت در شهر قائن «در گردش کوچه‌ها یک نفر زن ندیدم. و بنابر این در غالب نقاط مجبور شدم که از مأمورین بازخواست نموده و به آنها تذکر بدهم... مخصوصاً در قاین مجبور شدم که یک عده از اهالی را خواسته به آنها بگویم هر گاه تا دو روز دیگر که از بیرجند مراجعت می‌کنم موضوع نهضت بانوان عملی نشده، مواخذه شدید نموده....» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۵۰) بسیار

معلوم است در یک ضرب‌الاجل دو روزه چطور می‌توان درب همه خانه‌های شهر را زد و به لحاظ فرهنگی آن‌ها را مورد آموزش قرار داد؟! جالب است که تعیین ضرب‌الاجل دو روزه اثر خود را بخشید و وقتی ایشان به شهر قائن بازگشت «عده زیادی از خانم‌ها در معابر حاضر شده بودند!» (همان جا) دروغ بودن قسمت اخیر کاملاً هویدا است، اما وقتی مقامات بالاتر می‌خواهند، چاره‌ای نیست!

جالب است که مقامات محلی از ترس موقعیت خود، برای این خانه‌نشینی زنان عذرهایی می‌جستند که گاهی شنیدنی هم بود. مثلاً این که زنان روستایی در خانه هزاران کار دارند و طبیعتاً وقت کوچ‌گردی ندارند. در سند ضمیمه به تاریخ ۱۳۱۶/۶/۳۱ محمود جم، نخست‌وزیر، به حاکم خراسان اطلاع می‌دهد که تلگرافی گناباد به تهران خبر داده بود که نهضت بانوان در گناباد و شانزده قریه آن هیچ‌گونه پیشرفتی ندارد. ما از امین و شهربانی آنجا موضوع را تحقیق کردیم و خبر دادند «این که گزارش شده بانوان در کوچه و معابر کمتر رفت و آمد می‌نمایند، برای این است که زن‌های دهاتی غالباً به کارهای خانگی اشتغال دارند و کمتر در کوچه‌ها عبور و مرور می‌نمایند» (سند ضمیمه ۵) چرا باید نخست‌وزیر یک کشور بزرگ دغدغه این را داشته باشد که در یک شهر کوچک سرحدی زنانش به کوچه می‌روند یا خیر؟! این از بلاهت است یا دردسری است که خود حکومت برای خویش مهیا کرده بود؟ بحران خود ساخته! هر چه بود با معیارهای قرن بیستمی و دولتی که دم از «مدرنیته» می‌زد به دور است.

حجاب بدون چادر

حجابی که حکومت می‌خواست، با آن چه زنان و دختران ایران می‌خواستند متفاوت بود. بعضی زن‌های ایران با مشاهده فشارها و تضییقات برای خود و همسرانشان چادر از سر برداشتند اما حجابی را اتخاذ کردند که از نظر حکومت «عجیب» بود. در ۱۱ خرداد ۱۳۱۵ بخشنامه‌ای از هیأت دولت به حکمران خراسان رسید که «از قرار

اطلاعاتی که می‌رسد، بانوان در ولایت با چارقد در معابر عبور و مرور می‌نمایند. حتی بعضی‌ها به طور مضحک خود را به اشکال مختلف و عجیبی درآورده و مستور می‌دارند» (واقعه کشف حجاب، ص ۲۵۰) یا حکمران سبزوار به ریاست شهربانی این شهر اطلاع داد که بعضی زنان درست است چادر را کنار گذاشته‌اند اما کارهایی می‌کنند که باید ممانعت شود. «اغلب دیده می‌شود بیشتر بانوان سبزوار در موقع رفت و آمد در شهر، لبه دور گردن پالتو و یا روپوش خود را طوری بی تناسب بلند کرده‌اند که به واسطه آن می‌خواهند خود را محفوظ در حجاب داشته باشند. چون مشاهده این منظره در معابر بدنما و مخالف وضعیت امروزه می‌باشد، لازم است در حدود دستورات از این قبیل بانوان ... ممانعت به عمل آید» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۲۶) ریاست اداره کل احصائیه و ثبت احوال در فروردین ۱۳۱۵ راجع به یکی از شهرها و جلسات جشن فرهنگی آن نوشت «در یکی دو دعوت که از طرف بلدییه و مدرسه دختران، که قسمتی از طبقات تجار دعوت شده، برخی به بهانه مرضی‌داری حاضر نشده ... بعضی دیگر که حاضر شده با چه کیفیتی خانم خود را آرایش داده، با وضعی که از پوشش لباس سیاه و سرپوش سیاه، که کلیه صورت را مستور داشته، مانند خمرة متحرک، طوری خود را آراسته که جلب نظر حاضرین از منحوسی شکل خویش متوجه نموده...» (واقعه کشف حجاب، ص ۲۰۴) زن تاجر، هم می‌خواست دستورات را مراعات کند و هم نمی‌توانست از اعتقادش بگذرد، به این خاطر از نظر راپرت‌نویس «خمیره متحرک» شده بود.

این اقدامات خلافانه که زنان می‌خواستند بدون چادر، حجاب خود را محفوظ دارند در سراسر کشور معمول گردید. در تاریخ ۲ / ۴ / ۱۳۱۵ یعنی یک سال پس از اجرایی شدن کشف حجاب، یک راپرت‌چی مخفی به رضاشاه گزارش داد در کرمانشاه «به واسطه عدم مراقبت مأمورین مربوطه (حکومتی و شهربانی) موضوع رفع حجاب جریان نامطلوبی را به خود گرفته است. من جمله اکثر از بانوان آنجا سر و کله خود را به اشکال مختلفی می‌پوشانند و قسمتی دیگر با استعمال چارقد و روسری

روی خود را مستور و در معابر عمومی به شکل ناشایسته و مضحکی عبور و مرور می‌نمایند.» (تغییر لباس، ص ۳۶۷) شگفت‌انگیز است که رضاشاه می‌دانست در سراسر کشور زن‌ها چنین رویه‌ای را در پیش گرفته‌اند. او بعد از شنیدن این گزارش، به جای عقب‌نشینی و احترام به جامعه تحت فرمانش، این دستور را صادر کرد «این غفلتی است که شهربانی کرده، سواد راپرت‌تیپ به شهربانی ارسال و گفته شود این وضعیت در تمام ولایات و حتی در مرکز، معمول و از صورت اول بدتر شده است» (همان جا) منظور شاه این بود زنان یا به طور کامل الگوی حجاب او را می‌پذیرند یا مجازات می‌شوند. راه میانه و خلاقانه‌ای در کار نیست! الگوی پوشش او زنی بدون چادر با سر و روی باز بود که اگر می‌خواست مویش آشکار نباشد، حداکثر کلاه فرنگی می‌توانست بسر کند.

بی حجابی، فقط جلوی مأمورین

واکنش دیگر زنان این بود که در جلوی نگاه مأموران، مقررات را اجرا کرده و همین که از چشم آن‌ها دور می‌شدند، حجاب سر می‌نمودند. نامه حکومت زورآباد به ایالت خراسان در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۱۶ می‌گوید «در بعضی از قرا مشاهده شده زن‌ها ترک عادت دیرینه خود را ننموده و دستمال بر سر خود می‌بندند و در موقعی که چشم آن‌ها به یک نفر امنیه یا مأمور دیگر از دوایر دولتی می‌افتد، دستمال از سر خود برداشته مخفی می‌دارند» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۱۰) همین کار را زنان کاشمری هم انجام می‌دادند. به قول حاکم کاشمر «اداره شهربانی به بازار و خیابان پاسبان گماشته و به خانم‌هایی که چارقد دارند اخطار می‌کند که چارقد خود را ترک نماید. امر را اجرا و همین قدر که دور شدند، مجدداً به استعمال چارقد مبادرت می‌ورزند» (واقعه کشف حجاب، ص ۲۶۲) حکمران خراسان هم نزد رئیس‌الوزرا اعتراف کرد که «بعضی از خانم‌ها که سابقاً در جشن‌ها بی حجاب حاضر شده بودند، مجدداً در کوچه‌ها با چادر حرکت می‌کنند. این جانب در نطق خود این رویه ناپسندیده را تبیح کردم»

(واقعه کشف حجاب، ص ۱۶۸) حکمران خراسان «ریاکاری» زنان را تبیح کرد، اما نمی‌دانست که تخم ریاکاری را سیاستی در دل ملت می‌کارد که بر خلاف خواسته آن‌ها کاری را تحمیل نماید. در این شرایط شخص به ناچار «دو شخصیتی» می‌گردد.

دیگر روش‌های گریز

حالا که کوچه و خیابان نامن شده بود، بسیاری از زن‌ها ترجیح دادند از روی پشت بام‌ها به مراودات خود بپردازند. جایی که دیگر پاسبان منتظر او نیست! به قول راپرت‌چی «از طریق بام‌های خود ایاب و ذهاب» می‌کنند. (واقعه کشف حجاب، ص ۲۰۴) صحبت از روزگاری است که خانه‌ها همگی یک طبقه بود و همه خانه‌ها برای رفتن به پشت بام پله داشتند.

حمام رفتن یکی از واجب‌ترین دلایل برای خروج زن‌ها از خانه بود. اما زن‌ها هم راه حل آن را پیدا کرده بودند. به قول رئیس معارف دامغان، شب‌ها به حمام می‌رفتند. او در تاریخ ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۱۵ به وزارت معارف اطلاع داد که زن‌ها از خانه بیرون نمی‌آیند «حتی با قدغن اکیدی که از طرف حکومت به عمل آمده بود، شب‌ها به حمام می‌رفتند و فعلاً یک نفر خانم از محلی‌ها در روز از محل [خانه] خود خارج نمی‌شود و اگر زنی در بازار یا کوچه دیده شود، کلفت و قوزه‌کش^۱ بوده و یا از خانم‌های مأمورین دولتی می‌باشد» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۰۸) آب آوردن برای مصرف خانه هم یکی از دلایل بیرون رفتن زنان بود. مردان برای این هم فکری کردند: در ۲۸ شهریور ۱۳۱۵ معلوم شد در بجنورد «عده کثیری برای این که خانم‌هایشان از منزل برای آب آوردن خارج نشوند، چاه آب در منازل خود حفر نموده‌اند» (خشونت و فرهنگ، ص ۹۸) چرا باید رابطه حکومت و شهروندان به مانند رابطه دزد و پلیس شود؟ مگر حکومت نماینده همین مردم برای اداره آموزشان نیست؟

۱. قوزه‌کش: درست آن غوزه‌کش است و غوزه، پنبه ناشکفته را می‌گویند. غوزه‌کش احتمالاً کارگران فصلی بودند که کارشان جداکردن پنبه از غلاف آن بوده است.

بازگشت به عقب با کم شدن فشار

چنان که گفتیم طرح‌های حکومتی، خصوصاً از نوع فرهنگی، فقط و فقط به فشار حکومت وابسته است. حکومت هم برای اعمال و تداوم فشار باید هزینه‌های زیادی بدهد. در مورد حجاب، برگم‌اشتن پاسبان بر سر همه گذرهای شهری، بالاخره کاری پرهزینه بود. چنان که در اسناد می‌خوانیم مقامات بسیاری از شهرها از کمبود پاسبان می‌نالیدند. بالاخره پاسبان‌ها هم باید به گونه‌ای با پول یا اضافه کار، ترغیب شوند که این بار اضافه را بر دوش بکشند. دولت‌ها تا حدی می‌توانند این هزینه‌ها را تأمین کنند. پس این فشارها به صورت «سینوسی» کم و زیاد می‌شد. جالب آن که به محض کم شدن این فشارها به اوضاع به حالت سابق بر می‌گشت. یک مورد در تاریخ ۱۳۱۵/۱/۸ راجع به فردوس مشهد می‌خوانیم «فردوس که برای رفع حجاب پیش قدم بوده‌اند، اخیراً کلیتاً چاقچور کرده و چادر شب یا چادر نمازهای سابق را به سر و صورت تا کمر پیچیده، سوراخی به یک چشم می‌گذارند که بدتر از چادر اول شده. در صورتی که فردوس مرکز کلاه مالی فراوان و کلاه کورکی زنانه زیاد و به قیمت نازل می‌توانند تهیه نمایند. چون محل نظمیه ندارد، اگر به حکومت و امنیه امری نرسد، کم کم چادر هم خواهند نمود. در عید نوروز هم رفت و آمدها حتی مأمورین دولتی با خانم‌ها نکرده و به رسم سال‌های گذشته رفتار نموده‌اند» (سند ضمیمه ۶) این نامه را یکی از نظامیان فردوس به صورت تلگرافی به دربار گزارش کرده بود. معلوم می‌شود یکی از مقامات گزارش دهنده ولایات، ارتشیان مستقر در محل بوده‌اند. جالب است که وقتی این گزارش به گوش رضاشاه رسید در پاسخ به اطرافیان گفت «نه تنها در فردوس، بلکه در تمام ولایات باید از طرف ریاست وزرا به مأمورین و حکام دستور داده شود که در امر نهضت بانوان از مراقبت‌های لازم کوتاهی و غفلت ننمایند و دائماً مواظب باشند که مثل فردوس مجدداً اهالی به عادت حجاب برنگردند» (واقعه کشف حجاب، ص ۲۱۸) آشکار است که خود دیکتاتور هم می‌داند که پیشرفت پروژه او فقط و فقط به زور دولتی وابسته است. به محضی که جماعت دولت برداشته شود، همه چیز به حالت سابق بازمی‌گردد.

از نمونه‌های حرکت‌های سینوسی اجرای طرح، سندی از همین فردوس می‌آوریم که حاکم آن فقط دو ماه به مرخصی تهران رفته بود و همه چیز به حال نخست برگشت. او در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۱۵ به والی خراسان نوشت «از روزی که بنده به مرخصی تهران رفته بودم، به واسطه غفلت بعضی از مأمورین و مخصوصاً غفلت کفیل حکومت، اغلب بانوان با چارقد و بلکه در پس کوچه‌ها با ملافه‌های قدیمه آمد و رفت می‌کردند. وقتی که بنده از تهران مراجعت نمودم، همه روزه دچار زحمت چارقد برداشتن بودم.» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۴۳) یکی نرسید آخر این چگونه کار فرهنگی است که با رفتن دو ماهه حاکم، تأثیر آن از سر همه افتاد!

در روستاها هم که تغییرات بطئی تر است، اوضاع به همین شکل بود. در تاریخ ۱۳۱۶/۷/۱۰ ژاندارمری خراسان به حکمران آنجا نوشت «تاکنون عمل کشف حجاب بانوان در قصبه کاخک پیشرفت ننموده و با این که جلسات مکرری تشکیل و عموم اهالی با بانوان آن‌ها احضار و در مجلس جشن حضور به هم رسانده، مجدداً رویه دیرین خود را پیش گرفته و کراراً طبق تقاضای حکومت محل، متخلفین احضار و ملتزم گردیده‌اند که در کشف حجاب اقدام نمایند، مع‌ذالک پیشرفت ننموده و حتی چند روز جمعی از متخلفین به مرکز دست جلب و چون پارک بدایت و صلحیه محل از قبول متخلفین و تعقیب آنان خودداری نموده‌اند، به قید التزام سخت» آزاد شدند (سند ضمیمه ۷) به نظر می‌رسد دادگاه‌های کوچک بخش‌ها هم از قبول گروهی افراد، که لابد خیلی هم زیاد بوده‌اند، امتناع می‌کرده‌اند. شاید یک دلیل آن بوده است که زندان کافی برای این همه «متخلف» نداشته‌اند.

خسارت‌های اجرای طرح کشف حجاب

اجرای طرح «کشف حجاب» یا به قول حکومتی‌ها «نهضت بانوان» شش سالی به طول انجامید. در این شش سال دولت طرح‌های زیادی در جنبه‌های گوناگون زندگی ایرانیان در دست اجرا داشت. گسترش معارف، توسعه بروکراسی، بازسازی

دادگستری، تأسیس کارخانجات صنعتی، احداث راه آهن سراسری و ... بخشی از آن‌ها بودند. طرح اتحاد لباس مردان (که از سال ۱۳۰۹ آغاز شد) و کشف حجاب، خصوصاً «پوست» اجباری هر دو طرح، کاملاً با سیاست‌های دیگر رضاشاهی در تضاد بود. کشف حجاب خسارت‌های زیادی به جامعه ایرانی در سطح جامعه و دولت وارد کرد که بخشی از آن‌ها را با تکیه بر اسناد می‌آوریم:

جابه‌جایی اولویت‌ها

وقتی در یک حکومت استبدادی پروژه دولتی تعریف می‌شود، آن هم پروژه‌ای به این ابعاد، آن پروژه در اولویت نخست قرار گرفته و کلیه طرح‌ها و فعالیت‌های دیگر تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند. این نگاه یک‌جانبه‌نگر که کلیه وقت و انرژی کشور را به خود اختصاص می‌دهد، صرف‌نظر از درستی یا نادرستی آن، باعث می‌شود بقیه امور کشور «معتل» شوند. بعد از رفتن رضاشاه، اهالی بخش سه تهران در نامه‌ای به آیت‌الله سید محمد بهبهانی به او شکایت بردند که با وجود رفتن شاه هنوز کلاتری و پاسبان‌ها «دست از سر زنها و خانم‌های عقیف بر نمی‌دارند» اما ادامه نامه حرفی است که در آن شش سال کسی به این صراحت بر زبان نیاورده بود. آن‌ها با اشاره به پاسبان‌های شهر نوشتند «ابداً جلوگیری از هزارگونه جنایت که شب و روز در این مملکت می‌شود، نمی‌کنند. فقط اصرار دولت ما در رفع حجاب است و همان رویه وحشی‌گری و بی‌ناموسی چند ساله را دنبال دارند... آیا از فقر عمومی و فلاکت توده خردبار نیستند؟» (واقعه کشف حجاب، ص ۴۴۸) به راستی جامعه رضاشاهی از نظر فقر، بهداشت، سواد، امنیت، رفاه و ... مشکل دیگری نداشت که سردمداران این طور به دنبال کشف حجاب بانوان بودند؟

کار پلیس و نیروی انتظامی جلوگیری از تجاوز و سرقت و قانون‌شکنی است. یکی از شایع‌ترین جرائم در جوامع دزدی است. وقتی تمام حواس پاسبان به این باشد که زن با چادری از کوچه رد نشود، معلوم است که سارقان بهترین فرصت را برای

اقدامات خود خواهند یافت. پس بیجا نیست اگر از بیشه مشهد در اسفند ۱۳۱۶، ضمن گزارش پیشرفت امر نهضت بانوان خبر برسد که «چندی است سرقت زیاد شده» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۰۱) ای کاش یکی از رضاشاه می‌پرسید آیا صرف این همه توجه و انرژی به موضوعی که باید به اختیار خود مردم و نهاده شود، برای دولت ارزش دارد؟ آیا این کار با این همه هياهو و تنش، دولت را از وظایف دیگرش وانمی‌نهد؟

اختلاف افکنی در بطن جامعه

اعلام و اجرای سیاستی که به لباس و سبک زندگی مردم مربوط می‌شود، آن هم در یک حکومت استبدادی، خودبه‌خود زمینه‌ساز اختلاف و دعوا میان مردم جامعه می‌شود. عده زیادی با این سیاست مخالف هستند. پس کج‌دار و مریز و نیم‌بند با آن برخورد می‌کنند. قلیلی یا واقعاً به آن ایمان دارند و یا این که آن را وسیله ارتقا و خودشیرینی یافته، آن فرمان دولتی را ابزاری برای کوبیدن رقیب می‌کنند. این را هم در نظر داشته باشیم که وقتی ورق برگشت، حالا منتقدین سابق، عرصه را برای کینه‌کشی از معتقدین سابق آماده می‌بینند. طرح دولتی کشف حجاب هم همین خاصیت را پیدا کرده بود. طرحی که می‌خواست مردمان جامعه را یک‌رنگ نماید، عامل دورنگی و اختلاف در جامعه گردید.

در بسیاری گزارش‌های محلی بنا به خواست مقامات بالاتر، اسامی افرادی که در نهضت بانوان اختلال ایجاد کرده یا متعبد آن بودند، باید ذکر می‌گردید. پُر معلوم است که بسیاری از این اسامی از روی غرض‌های شخصی و کینه‌های محلی بر روی کاغذ می‌آمد. می‌توان تصور کرد این راپورت‌دهی‌ها، که حتی بعضاً از روی اجبار هم بوده، تا چه حد تخم کینه و جدال را در جامعه افکنده باشد. در مورد دعوای محلی بر سر کشف حجاب، حکایت‌های جالبی در اسناد ثبت و ضبط شده‌اند:

عیال کدخدای روستای دولت‌آباد اسفهان در اسفند ۱۳۱۴ به حکمران شکایت کرد که چون بی‌حجاب از حمام بیرون آمده، چند نفر به او اهانت کرده‌اند «یوم جمعه

به اتفاق دو نفر زن دیگر حمام بودیم. و بدون حجاب بیرون آمدیم. درب حمام حاج محمود نام. ولد حاج ذوالفقار دولت‌آبادی، با گماشته خودش درب حمام ایستاده بودند. قدری که رفتم این دو نفر همراه ماها آمدند و به ماها نگاه می‌کردند. و بنای خنده و مسخرگی را گذاردند. تا آن که درب خانه حاج ذوالفقار رسیدیم. ... حاج ذوالفقار به اتفاق دو نفر برادرش محمد و شاهرضا نام، از خانه بیرون آمدند و مجدداً بنای خنده و مسخرگی را گذاردند و چپ می‌زدند» او در انتهای عریضه از حکمران می‌پرسد «اگر چنین باشد و این نوع حرکات وحشیانه در کار باشد، کجا می‌توان مکشوف الحجاب شد و بیرون آمد؟» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۴۵)

شخصی در مرداد ۱۳۱۶ به ژاندارمری اسفرائین شکایت نمود: «خانم من با کلاه و لباس جدید از خانه پدر من می‌آمده. از جلوی خانه کوهستانی عبور می‌کرده. حسین کوهستانی جلوی خانه نشسته بود. همین که خانم مرا می‌بیند بنای خنده را گذارده و اظهار کرده "پدر سوخته نانجیب چه افاده‌ها به خرج می‌دهد" و شروع به فحش دادن نموده» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۴۵) در تاریخ بهمن ۱۳۱۶ پزشک قریه «هریس» شکایت کرد که در آبادی آن‌ها، فقط خانواده او و مدیر دبستان کشف حجاب کرده‌اند و «سایر زن‌ها با لباس قدیم ملیس و در مواقعی که خانواده آنان با لباس متحدالشکل تردد می‌نمایند، اهالی آن‌ها را توهین و استهزا می‌نمایند» (خشونت و فرهنگ، ص ۱۴۵)

خشونت‌های کلامی میان دو دسته زنان چادری و غیر چادری به بعد از رفتن رضاشاه هم کشیده شد. در این زمان دیگر زنان چادری با آزادی بیشتری می‌توانستند جناح دیگر را مورد حمله قرار دهند. بر اساس گزارش شهربانی اصفهان به مقامات مرکز در تاریخ ۱۳۲۱/۱۰/۱۰ یعنی حدود یک سال بعد از رفتن رضاشاه، اوضاع دوستگی زنان در شهر اصفهان چنین بود «اخیراً بیشتر زن‌ها در داخله شهر با چادر نماز یا چادر سیاه آمد و رفت نموده و حتی در درشکه و اتوبوس هم به همین صورت دیده می‌شوند و نسبت به بانوانی که بدون چادر هستند اعتراض و آن‌ها را با الفاظ

رکیک و زنده ملامت» می‌کنند. (سند ضمیمه ۸) در مورد مشابه جمعی از زنان تهرانی (بدون حجاب‌ها) در ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ در نامه‌ای به نخست‌وزیر به او هشدار دادند که مورد تهدید هستند «آقای رئیس‌الوزرا اگر وضعیت زن‌ها را مورد توجه قرار ندهند، چند ماهی نخواهد گذشت که زن‌های عوام، همه چادر و چاقچور پوشیده (چنان چه در محلات پایین شهر اغلب دیده شده) و به خانم‌های بی‌چادر در کوچه و پس‌کوچه حمله و دشنام دادن آغاز کرده و آنها را هم مجبور به چادر به سر کردن خواهند نمود» (واقعه کشف حجاب، ص ۴۴۰)

بعد از شهریور ۲۰، تنش اجتماعی آتقدر بالا گرفت که وزارت کشور در یک نامه محرمانه به شهربانی (بدون تاریخ) خبر داد «طبق گزارش‌های رسیده، اخیراً در تهران و شهرستان‌ها بعضی از آقایان علما و واعظ در سخنرانی‌های خود در مجامع عمومی و مساجد، تبلیغاتی دایر بر لزوم حجاب نموده، بانوانی که با لباس متحدالشکل و بدون چادر بیرون می‌آیند، مورد سرزنش و تهدید قرار داده ... به طوری که اطلاع دارید منظور دولت این است که در موضوع حجاب هیچ‌گونه تزییناتی از هیچ مقامی نشده، مردم آزاد باشند، والا اگر بنا باشد طرف‌داران حجاب و مخالفین آن مبادرت به تبلیغات و اقداماتی نمایند، البته در انتظامات و امنیت عمومی تأثیر خواهد داشت» (واقعه کشف حجاب، ص ۳۳۶) سخن وزیر کشور این است که از این پس دولت موضع خاصی راجع به حجاب نخواهد داشت، اما مراقب هستیم که تنش اجتماعی به وجود نیاید.

التهاب آفرینی در بدنه دولت

اجرای طرح کشف حجاب، با صبغه امنیتی که داشت، نه تنها در بدنه اجتماع دودستگی ایجاد کرد، بلکه زمینه‌ساز ایجاد دشمنی و بی‌اعتمادی در میان دولتیان و کارگزاران حکومتی هم شد. چنان که می‌دانیم حکومت برای نظارت بر پیشرفت یا توقف پروژه خود در شهرها و روستاها، از افراد و مقامات گوناگونی می‌خواست که

به او گزارش دهند. از مدیران و معلمان مدارس تا افراد امنیه، تلگراف‌چی‌ها، اهالی قشون و مفتش‌های محسوس و نامحسوس، همگی جاسوس و راپرت چی بودند. آن‌ها در موضوع کشف حجاب به شدت فعال شدند. موضوعی که جنبه «کیفی» داشت و می‌توانست بسته به نظر راپرت‌چی، به هر شکلی آن را درآورد. مثلاً اگر تمام شهر کشف حجاب هم کرده باشند، بالاخره محله‌ای را می‌توان پیدا کرد که زنان آن هنوز چادر به سر دارند و همان را به مقامات بالا گزارش نمود. با حساسیتی که دستگاه نسبت به این امر داشت، هر گزارش ناموافقی می‌توانست برای یک کارگزار حکومتی دردسر شدیدی ایجاد کند.

در اسفند ۱۳۱۴ کمیسر اردبیل به رضاشاه گزارش داد در آن شهر نهضت بانوان پیشرفت دارد اما «حکومت و رئیس بلدیة آستارا که از عناصر کهنه‌پرست می‌باشند، از ایجاد مشکلات در این زمینه خودداری ننموده و از هیچ‌گونه تحریکات و تولید نفاق بین مأمورین مضایقه ندارد» شاه که گزارش را شدید دستور داد «به وزارت داخله نوشته شود از حکومت فوراً او را برادرند» (تغییر لباس، ص ۲۷۸) یعنی یک گزارش درست یا نادرست در این باره می‌توانست حکمرانی را براندازد. در ۱۲ اسفند ۱۳۱۴ سرتیپ نخجوان، فرمانده نیروی هوایی هم هدف تیر یکی از این گزارش‌ها شد. او ناچار شد به ریاست ستاد ارتش توضیح دهد «راپرت‌دهنده جز یک عنصر فاسد و مغرض بیش نبوده و تمایلات او محققاً این بوده که ذهن پاک مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را نسبت به این بنده مشوش نموده واستفاده شخصی نماید» (تغییر لباس، ص ۲۸۷)

این نوع گزارش‌های غرض‌آلود در روستاها هم جریان داشت. چنان که می‌دانیم مسئولیت اجرای طرح دولتی کشف حجاب در روستاها با «کدخد» بود و بالاتر از او حکمران منطقه باید پاسخ می‌داد. در تاریخ ۱۹ / ۱ / ۱۳۱۵ مدیر دبستان دولتی دهاقان در گزارشی به مرکز اعلام کرده بود زنان دهاقان هنوز حجاب بر سر دارند. نایب‌الحکومه شهرضا ناچار شد به حکمران اصفهان پاسخ بدهد که چرا کاهلی کرده

است. اما نایب‌الحکومه شهرضا مدعی بود «کلیه اظهارات مدیر دبستان دولتی دهاقان برخلاف واقع و این تشبیهات برای رفع مسئولیت‌های حرکات بی‌رویه خود می‌باشد. ... اصولاً مشارالیه یک شخص تریاکی و لاقیدی است که به هیچ وجه شایسته این شغل نیست» (خشونت و فرهنگ، ص ۶۵)

از قضا چند ماه بعد مدیر دبستان دولتی طالخونچه از روستاهای اطراف اصفهان در ۳۰ آبان ۱۳۱۵ گزارش مشابهی به وزارت معارف نوشت که در طالخونچه «جز عده معدودی که روسری دارند، دیگران چادر را کمافی‌السابق بر سر می‌نمایند» گزارش به مقامات بالاتر رفت و سرانجام به نایب‌الحکومه شهرضا رسید. (طالخونچه زیر نظر شهرضا بود) این مقام که از فضولی معلم مذکور بسیار خشمگین شده بود، اما نمی‌توانست مستقیم به او حرفی بزند، لذا در حاشیه نامه، کدخدای طالخونچه را هدف قرار داد. البته با این مقدمه صحیح که «دهات که هیچ وقت حجابی نداشتند که امروز محتاج به کشف آن بشود. کدخدای پدر سوخته آنجا را خواسته و از طرف من ابلاغ نمایند که اگر در اجرای اوامر قصور و غفلی نمایند، مخصوصاً در این باب، مثل آن پدر سوخته دیگر تبعید به بندر عباس خواهم نمود» (خشونت و فرهنگ، ص ۶۶) در میان اسناد، در چند مورد وقتی بازرس دولتی به محل رفته است تا گزارش محرمانه وصول شده را مورد راستی‌آزمایی قرار دهد، معلوم شده است که گزارش از روی غرض بوده است. یک نمونه در ۲۹ مرداد ۱۳۱۵ بازرس شهرداری به «تیکان تپه» رفت تا گزارش را ارزیابی کند. به تهران اطلاع داد که آنجا میان دو پسر عمو تقسیم شده که دائماً در حال تنش با یکدیگر هستند. «استنباط نمودم که راپورت‌های مذکور از طرف مشارالیه داده شده و موضوع نهضت بانوان را وسیله اغراض خصوصی خود قرار داده است» (خشونت و فرهنگ، ص ۴۹)

خلاصه در آن روزگار هر کس با کسی بد بود، تلاش می‌کرد با متهم کردن رقیب به مخالفت با کشف حجاب، به وی آسیب بزند. حتی بدنه دولت نیز از این شرایط ناهنجار مصون نبودند. مثلاً یکبار در فروردین ۱۳۱۵ وزیر داخله ناچار شد به

خاطر راپرت غرض‌آلودی که راجع به حکمرانش در آذربایجان به دربار رسیده بود، به نخست‌وزیر گزارش بدهد. «راپرت‌های تلگرافی رضائیه که اخیراً به عرض رسیده، حاکی از این بوده است که نهضت بانوان در ایالت غربی پیشرفت ننموده و از طرف والی جدید اقداماتی در این خصوص به عمل نیامده است» شاه خشمگین شده و دستور پیگیری داده است و بالاخره حکمران آذربایجان که نمی‌دانست از کجا خورده است! به وزیر داخله نوشت «راپورت‌دهنده از روی غرض مبادرت به این اقدام نموده است» (واقعه کشف حجاب، ص ۲۰۶)

نکته‌ای که در خلال این چند سند اخیر می‌توان بدان پی برد این حقیقت است که طرح کشف حجاب برای شخص رضاشاه این قدر اهمیت داشت که خود به شخصه گزارش «راپرت‌چی‌های» ویژه این طرح را مطالعه کرده و به شدت و سختگیری هرچه تمام‌تر نیز حکم می‌داد. آشکار است که پیاده کردن طرح کشف حجاب و گزارش راپرت‌چی‌های آشکار و پنهان، چه نگرانی، بی‌اعتمادی و دشمنی‌ای را در میان مدیران خرد و درشت ایجاد کرده بود. فرایند مخربی که در درجه اول به جریان «مدیریت» آسیب می‌زد، چرا که فرماندار، شهردار یا هر مقام دیگری، باید به جای رتق و فتق امور جاری، نگران این گونه گزارش‌ها و پیامد آنها می‌بود. به راستی که «اگر چه روند تصمیم‌گیری در حکومت‌های استبدادی سریع و به اصطلاح کم هزینه است، ولی به اجرا در آوردن همان تصمیمات ارزان، بسیار گران در می‌آید و اغلب پیاده نمی‌شود.» (سیف، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶)

یک نامه از خرم‌آباد

ماجرای یک نامه شخصی از خرم‌آباد، که در مجموعه اسناد باقی مانده است، دستگاه سانسور نامه‌های شخصی و نیز حساسیت شخص شاه به امر کشف حجاب را به طرز جالبی افشا می‌کند. همچنین به ما نشان می‌دهد بخشی از جامعه (حتی یک افسر ارتش) درباره کشف حجاب چگونه می‌اندیشیده است.

ستوان یکم غلامرضا افضلی که در خرم‌آباد خدمت می‌کرد، در نامه شخصی به مادرش در تهران (به تاریخ اسفند ۱۳۱۴) نوشت «از وضعیت تهران برای بنده مرقوم فرمایید. راجع به بی‌حجابی اگر امر خیلی سخت شد، علاقه‌مند می‌باشم قدری تریاک، شما و خواهرهای عزیزم میل نمایید که دیگر این قسمت را نبینم» (تغییر لباس، ص ۲۹۳) اگر چه افسر مذکور به خوبی می‌دانست چنین حرفی خطرناک است، و در پایان نامه نوشت «پس از مطالعه این کاغذ را فوراً آتش بزنید» اما سانسورچی‌های رضاشاهی نامه را خوانده و به حضور اعلیحضرت بردند. شاه با عصبانیت عنوان کرد «به لشکر ۶ نوشته شود این نوع افسران خشک و احمق چه فایده دارند؟ و چه نوع می‌شود به آن‌ها اطمینان داشت؟ باید نصایح و تذکرات لازم به او بدهد تا اگر فایده نبخشید اخراج گردد» (تغییر لباس، ص ۲۹۴)

افسر به دردرس بزرگی افتاد. در خرم‌آباد او را بازداشت و بازجویی کردند. افسر مذکور در ابتدا انکار کرد «تصور می‌کند اشخاص دیگری از راه دشمنی مرتکب چنین دسیسه‌ای نسبت به مشارالیه شده باشند» (همان، ۳۰۰) نامه‌نگاری‌های زیادی به عمل آمد و دستگاه ارتش در تهران و خرم‌آباد مدتی درگیر کنکاش موضوع بودند. وقتی معلوم شد دستخط نامه از آن افسر است، او عنوان کرد که نمی‌دانسته است دولت پشت طرح حجاب است. پس رئیس اداره تفتیش ارتش به تهران نوشت «افسر مزبور به تصور این که از طرف دولت در این مورد تصمیمی اتخاذ نشده، به شرح مراسم مزبور مبادرت و بعداً که از اوامر صادره مطلع گردیده، شرح جداگانه‌ای که به مادر خود نوشته، عیناً ایفاد می‌شود» (تغییر لباس، ص ۳۰۳) پس نامه دوم افسر مزبور به مادرش آمد که در انتها آورده است «مادرجان راجع به بی‌حجابی ایداً اهمیت ندهید. این جهت خوشوقتی ایرانیان است. شما هم اقدام نمایید. البته به شما عرض می‌کنم باید بدانید چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» (تغییر لباس، ص ۳۰۵) بالاخره هم خود شاه آخرین حرف را زد که «هرگاه از روی اصل جهالت و نادانی، کتباً و شفاهاً برخلاف نهضت بانوان کشور تظاهراتی از او مشهود گردد، از خدمت ارتش شاهنشاهی اخراج

فهرست منابع

- اسناد سازمان اسناد ملی (ساکما).
تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد (۱۳۷۸) تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
خوشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۷۱) تهران: سازمان اسناد ملی.
سیاست و لباس: گزینة اسناد متحدالشکل شدن البسه (۱۳۸۰) به کوشش محمد حسین منظورالاجداد، تهران: سازمان اسناد ملی.
سیف، احمد (۱۳۷۹) پیش‌درآمدی بر استبداد سالاری در ایران، تهران: چشمه.
صلاح، مهدی (۱۳۸۴) کشف حجاب: زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاشاه (۱۳۷۱) با مقدمه رضا شعبانی و دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.